

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان صاحب منتقی الاصول

عرض کردیم برخی از بزرگان - در صفحه 115 از جلد چهارم کتاب منتقی الاصول - در تقریب ادعای اخباری‌ها فرموده‌اند مستفاد از روایاتی که اخباری‌ها به آن‌ها استدلال می‌کنند، این است که بگوییم اخبار ظهور در این دارد که در موضوع احکام، قطع حاصل از طریق نقل اخذ شده است. و این معنا ثبوتاً امکان دارد و عقلاً امکان دارد که بگوییم شارع مقدس در شریعت، قطع حاصل از طریق نقل را در موضوع احکام قرار داده است؛ همانطوری که قطع موضوعی را می‌شود به انحاء مختلفی در موضوع احکام قرار داد، شارع قطع حاصل از طریق نقل را نیز در موضوع احکام قرار داده است. اگر اخباری‌ها بتوانند ظهور روایات در این معنا را اثبات کنند، ادعای آنها تثبیت می‌شود. سپس فرموده‌اند: به نظر ما این روایات، و از جمله روایت زرارہ که من صلّ لیلہ و صام نہارہ و حجّ دہرہ و تصدّق بجمیع مالہ و لم یعرف ولایۃ ولی اللہ فتکون اعمالہ بدلالۃ فیوالیہ ما کان لہ علی الثواب، ظهور در این معنا دارد که باید متابعت از ائمه(ع) و انقیاد نسبت به آنها باشد؛ این روایات دلالت می‌کند بر نفی استقلال از ائمه(ع)؛ و این معنا سازگاری با این دارد که اکثر احکام خودمان را از ائمه اخذ کنیم؛ هرچند که بعضی از احکام را از راه عقل استفاده می‌کنیم.

تعبیرشان این است «إن الروایۃ مراد روایت زرارہ است ظاہرۃ فی لزوم متابعة الائمة و الانقیاد لتعلیماتهم و المنع عن تشکیل مقام دینی یناقض مقامهم و فی قبالتهم بعد فرمودند قرینه بر این معنایی که ما از روایت استفاده می‌کنیم، کلمه فیوالیہ است؛ «یوالہ» یعنی «یتابعہ»؛ نکته مهمتر، فرموده‌اند: این روایت اصلاً دلالت بر اصل لزوم اعتقاد به امامت ندارد. ما این معنا را جای دیگری ندیدیم؛ تمام کسانی که این روایت را مطرح و معنا می‌کنند، همه اصل لزوم اعتقاد به امامت را از این روایت استفاده کرده‌اند، مگر ایشان که می‌فرمایند این روایت دلالت بر اصل لزوم اعتقاد به امامت ندارد. چرا؟ می‌فرمایند: مسأله اعتقاد به امامت متقدّم بر اعمال است و آنچه که در این روایت است، عنوان متأخر از اعمال را دارد.

می‌فرماید: إذ هی سابقۃ علی کون الاعمال بدلالة الولی یعنی خود اعتقاد به امامت نسبت به اینکه اعمال به راهنمایی ولی باشد، سابق است؛ یعنی اول شما باید اعتقاد به امامت داشته باشید و بعد که اعتقاد پیدا کردید، بروید اعمال را از امام سؤال کنید؛ بعد از اعتقاد به اصل ولایت است که این اعمال، می‌تواند دلالت ولی داشته باشد. پس، دلالت ولی يك امر متأخر است و اعتقاد به امامت امر متقدم است؛ و چون در این روایت مسأله دلالت ولی را بیان می‌کنند، پس روایت ارتباطی به اعتقاد به اصل امامت ندارد. پس، خلاصه این شد که این روایت و نظیر این روایت، ظهور در این دارد که مؤمن باید انقیاد نسبت به ائمه داشته باشد و از آنها مستقل نباشد؛ و این منافات ندارد با اینکه اکثر احکام را از ائمه بگیرد، اما برخی از احکام را از راه عقل و به عنوان حکم

مناقشه در کلام مرحوم صاحب منتقی

به نظر ما، این بیان بسیار تعجب است و چنین تفصیلی به هیچ وجه با ظاهر این روایت و نظیر این روایت سازگاری ندارد. اشکال مهم این است که کلمه **لم یعرف** را در روایت رها کنیم و روی قرینیت کلمه **یوالی** تکیه کنیم؛ در روایت دارد «و لم یعرف» یعنی «ولم یعتقد بولایة ولی الله». و ثانیاً اصلاً در روایت بحث انقیاد مطرح نیست؛ عبارت «فتکون اعماله بدالته» نتیجه این است که ما اعتقاد به اصل امامت داشته باشیم و دستور اعمال مان را از امام بگیریم؛ اما این که بگوییم مستقل باشیم یا نباشیم، این معنا چطور سازگاری دارد؟ اگر «فتکون اعماله بدالته» را می‌گوییم ظهور در این دارد که تمام اعمال باید به دلالت آنها باشد، هیچ چیزی غیر از نظر آنها نباید متبع باشد، دیگر معنا ندارد که بگوییم اگر اکثر احکام را از ائمه گرفتیم، اما برخی را به عنوان حکم عقل قطعی داشته باشیم، صحیح است. بلکه اگر بخواهیم به این عبارت اخذ کنیم، ظهور در این دارد که باید دستور همه اعمال را از ائمه بگیریم، و نباید سراغ منبع دیگری برویم. بنابراین، این بیان هم بیان درستی نیست.

بیان مرحوم شهید صدر

مرحوم شهید صدر **رضوان الله علیه** روایات را پنج طایفه کرده‌اند - که حالا بعضی از طوایفش هم خیلی قرینیت و ارتباط چندانی به این بحث ندارد - که به آنها اشاره می‌کنم. ایشان در صفحه 566 از کتاب **مباحث الاصول** فرموده‌اند: **یک طایفه از روایات**، روایاتی است که دلالت دارد بر تحریم حکم به غیر ما انزل الله، روایاتی که می‌گوید اگر کسی به غیر ما انزل الله فتوا یا حکم دهد، مورد لعن قرار می‌گیرد و کار حرامی مرتکب شده است. **ایشان در جواب این روایات** فرمودند: ما - یعنی اصولی‌ها - ادعا می‌کنیم که اگر حکمی را از طریق عقل فهمیدیم، دیگر به غیر ما انزل الله نیست؛ بلکه ما از راه عقل، حکم شرع را استکشاف می‌کنیم؛ از طریق عقل بما انزل الله می‌رسیم. پس این روایت نمی‌تواند مانع باشد. این جواب، جواب درستی نیست؛ برای این که در صورتی این جواب قابل قبول است که ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع را بپذیریم، اما اگر ملازمه را نپذیریم، دیگر از راه عقل نمی‌توانیم به ما انزل الله برسیم.

لیکن جوابی که می‌شود از این طایفه روایات داد، این است که این روایات در مورد علمایی است که می‌دانند حکم‌شان به غیر ما انزل الله است؛ و این روایات کار آنها را تحریم می‌کند و آنان را مورد لعن قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، ما به اصل استدلال به این روایات اشکال داریم؛ روایات می‌گوید فتوا دادن و حکم کردن به غیر ما انزل الله حرام است؛ اگر از راه عقل قطعی به یک حکمی رسیدیم، همین مقدار که شک داریم این حکم غیر ما انزل الله است، کافی است که این روایات قابل استدلال نباشد.

طایفه دوم، روایاتی است که دلالت دارند بر تحریم حکم به غیر علم أو بلا هدی أو بلا حجة؛ اگر کسی بدون علم فتوا بدهد یا حکمی بکند، بدون هدایت یک هادی حکم کند، حرام است.

جواب: مرحوم شهید صدر همان جوابی که از طایفه اول می‌دهند، در اینجا نیز می‌دهند که وقتی از طریق عقل حکمی را بدست آوریم، دیگر بلا هدی و بلا حجة نیست.

طایفه سوم، روایاتی است که دلالت دارد بر نهی استقلال از ائمه در احکام دینی؛ روایاتی که نهی کردند از این که انسان در دین، مستقل از ائمه طاهرين(ع) بخواهد عمل کند.

جواب این است که ما بعد از خوض در ادله نقلی، سراغ احکام عقلیه می‌رویم؛ بعد از آن که جستجو می‌کنیم آیا از ائمه طاهرين(ع) یا از قرآن کریم دلیلی وارد شده است یا نه، و در صورت نیافتن دلیل، سراغ احکام عقلیه می‌رویم؛ وگرنه تا زمانی که در موردی، حکمی در ادله نقلیه داریم، سراغ احکام عقلی نمی‌رویم.

طایفه چهارم، روایاتی است که دلالت می‌کند بر این که باید معرفت ولی الله باشد؛ مثل روایت زراره که در مورد آن بحث کردیم.

ایشان در جواب می‌فرمایند: مراد از این روایات، نفی مرتبه صحّت نیست؛ بلکه نفی قبول و ثواب است. «من صل ليله و صام نهاره و لم يعرف ولاية ولی الله ما كان له على الله ثواب»؛ این روایات ناظر به این است که اگر امامت و معرفت امام(ع) نباشد، ثوابی برای اعمال مترتب نیست و قبول نمی‌شوند؛ اما روایت دلالت بر بطلان اعمال ندارد. و ثانیاً: رجوع به دلیل عقلی، منافات با تدین ولایت ولی الله ندارد؛ یعنی ممکن است شخصی هم ولایت ولی الله را داشته باشد و هم در جایی که از طرف ولی الله مطلبی نرسیده، سراغ مقتضای حکم عقل برود.

نظر استاد در مورد این دو جواب:

جواب دوم، جواب درستی است و ما در آن مناقشه‌ای نداریم؛ اما در جوال اول، اگر بگوییم

«ما كان له على الله ثواب» دلالت می‌کند بر این که کسی که ولایت ولی الله را ندارد، حکم برای او اصلاً به مرحله فعلیت نرسیده است؛ یعنی، نه اینکه بگوییم حکم هست؛ که اگر حکم باشد، امتثال هم باید باشد و اگر امتثال باشد، باید ثواب هم باشد. لذا، این را قرینه بگیریم بر این که اصلاً چنین شخصی اعمالش به عنوان تکلیف و اطاعت حکم خدا انجام نمی‌شود. این احتمال وجود دارد؛ البته این احتمال هرچند در کلمات برخی از بزرگان مثل صاحب **منتقى الاصول** وجود دارد، اما انصافش این است که خلاف ظاهر است؛ از «ما كان له على الله ثواب» نمی‌شود استفاده کرد که در اینجا حکم وجود ندارد؛ بلکه منظور این است که خداوند ثواب و اجری به این شخص نمی‌دهد. و این منافات ندارد با این که اصل عمل به حسب ظاهر مورد قبول و محکوم به صحّت است. این نکته را دوباره عرض کنیم که ما يك صحت واقعيه داریم که عبارت است از چیزی که ملازم با ثواب است؛ و یک صحت ظاهریه داریم که ملازم با ثواب نیست. بنابراین، ما تفصیل بدهیم بین صحت واقعی و صحت ظاهری؛ بگوییم عمل افرادی که ولایت ولی الله را ندارند، صحت ظاهری دارد و هیچ مستلزم ثواب و اجر نیست.

فرق بین کلام استاد و کلام مشهور: مشهور می‌گویند اعمال مخالف - یعنی من لم يعرف ولاية ولی الله - صحیح است و باطل نیست، اما ثواب ندارد؛ ما عرض می‌کنیم: صحیح است یعنی چه؟ اگر مراد صحت واقعی است، صحت واقعی ملازم با ثواب است؛ نمی‌شود گفت عملی صحت واقعیه دارد، اما ثواب ندارد. بنابراین، باید مقصود مشهور هم از صحت، صحت ظاهری باشد. نتیجه این می‌شود که ما می‌گوییم عمل و صلاة شيعه صحيح بصحة الواقعيه، اما صلاة مخالف، صحيح بصحة الظاهريه. مرحوم شهید صدر در ادامه فرموده‌اند که عمده **طایفه پنجم** است؛ طایفه پنجم، روایاتی است که از عمل به رأی نهی می‌کند؛ و این روایات اطلاق دارد، یعنی رأی اعم از این که مستند به عقل باشد یا نباشد. این روایات دلالت بر این معنا دارد که رأی، هرچند رأی عقل قطعی هم باشد، منهی عنه است و نباید به آن عمل کرد. این طایفه پنجم از روایات را ببینید که ایشان چطور مطرح کرده‌اند؛ و با دو طایفه دیگر تعارض دارند؛ که فردا عرض می‌کنیم.